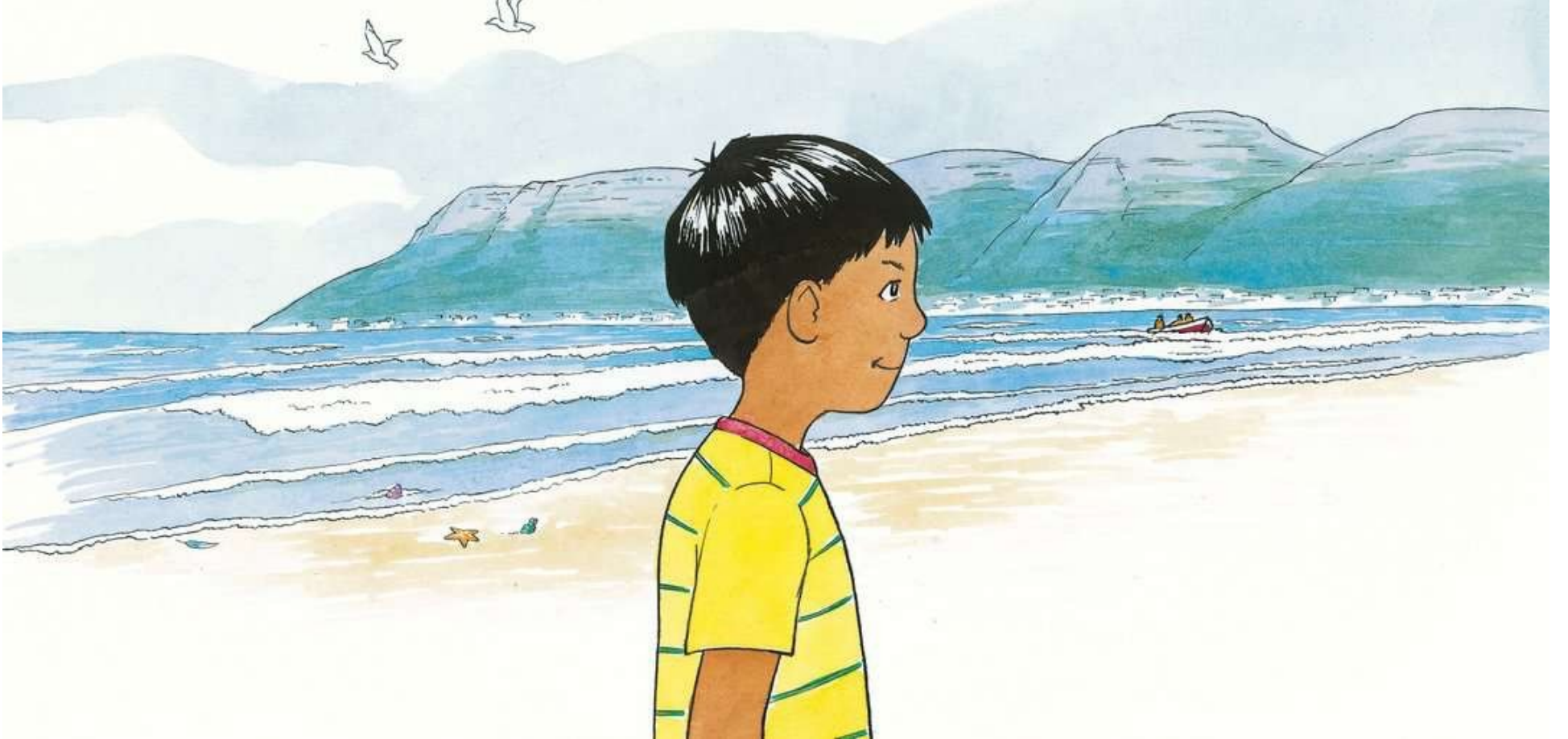


یک ماہی و یک تحفہ



نویسنده: لیزل جسن
مترجم: فرید احمد کریمی



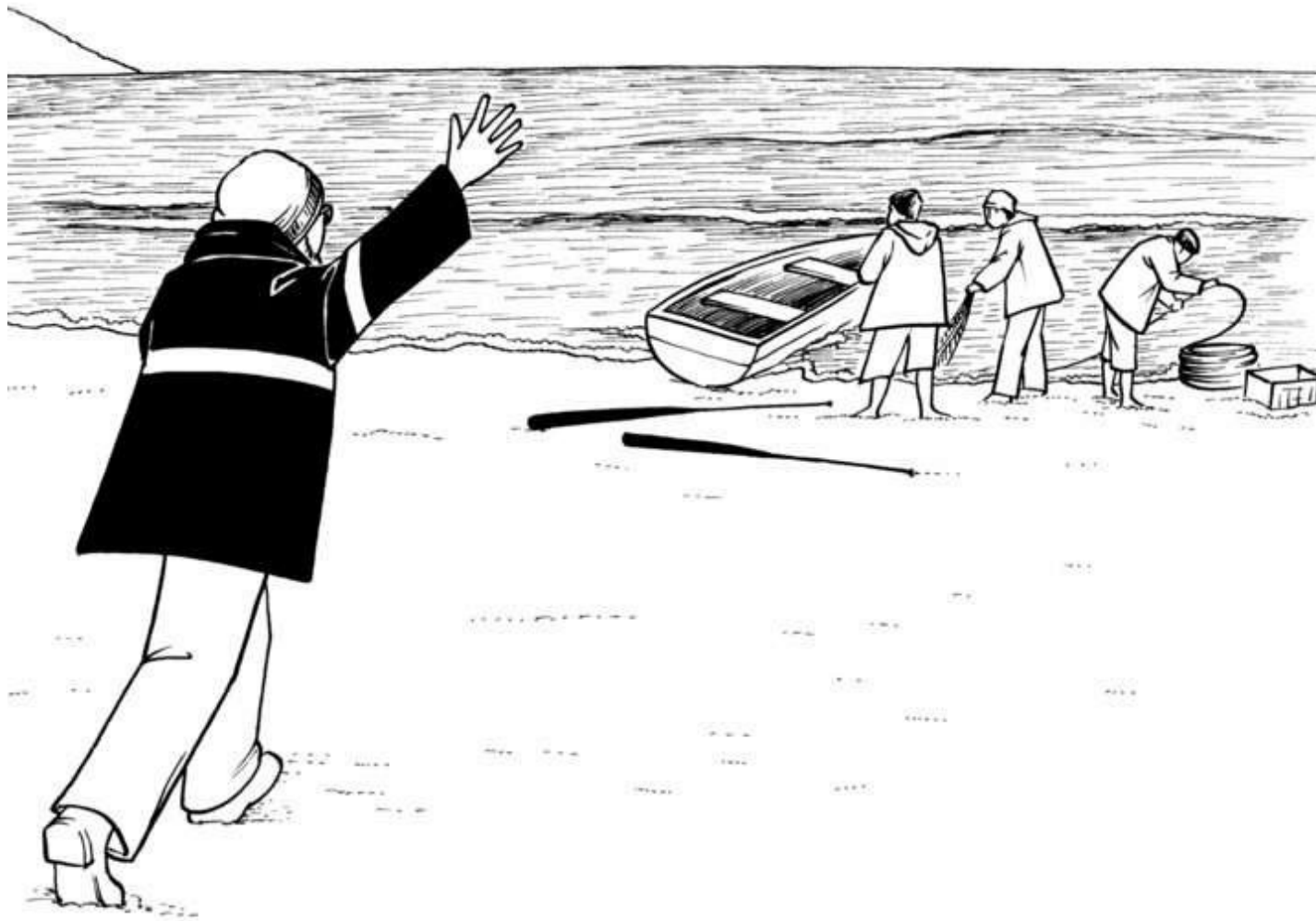
یک روز خاص جمعه، پدر یوسف
قبل از اینکه نور سپیده دم آسمان را
روشن کند، لباس می پوشد. او
جاکت سنگین ضد آب و هوا و کلاه
پشمی سبز رنگ که گوش هایش را
پوشانده است، می پوشد.

برای خداحافظی با پسرش دست
تکان می دهد. چشمان یوسف می
درخشد وقتی بابا می گوید: "امروز
روزی است که ماهی می گیرم و
برایت یک تحفه به خانه می آورم."



یک ماهی و یک تحفه؟ اوه، چه خواهد بود؟ پایا به سمت ساحل مویزنبگ می رود. چرخ ها را تا قسمت کنج دریا بازی روی آب میبرند.

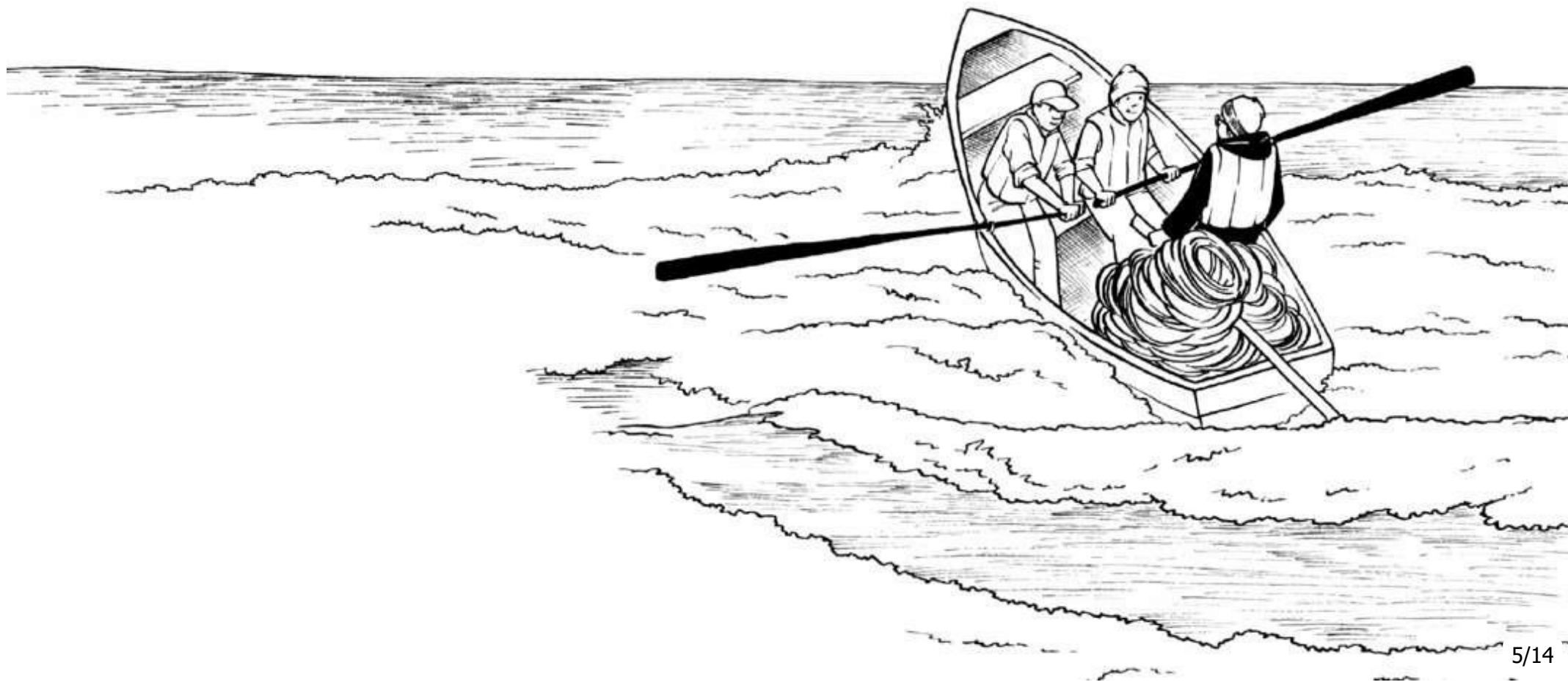
مرغان دریایی دور آسمان می چرخند. "چی؟ چی؟ چی؟" آنها گریه می کنند. «چه چیزی به یوسف دوباره می آوری؟» بابا زنگ را فشار میداد. "صبر کن ببین چی می شود!"



ماهیگیران طلوع آفتاب را
تماشا می کنند. تورهای
شان را بررسی می کنند.
پاروهای قایق های شان را
بررسی می کنند. آنها به
صدای باد گوش می دهند.
آنها قایق های خود را به
سمت آب می کشند. پدر
کلان یوسف، اوپا سالی،
یک ماهیگیر در دریانورد
بود. قبل از او پدرش،
اوپاگروتجی ریدوان، دریا
را نیز می شناخت .

قایق سوار با امواج مواجه می شود. دست های بابا تا پارو دراز می شوند. پای او را به پهلو می بندد. گردنش دراز می شود، عضلات پشتش موج می زند.

پایا در حالیکه کار می کند آواز می خواند: «قطع کن و بچرخان. یک ماهی پیدا کن بکشید و بکوبید. متوقف نشوید.»



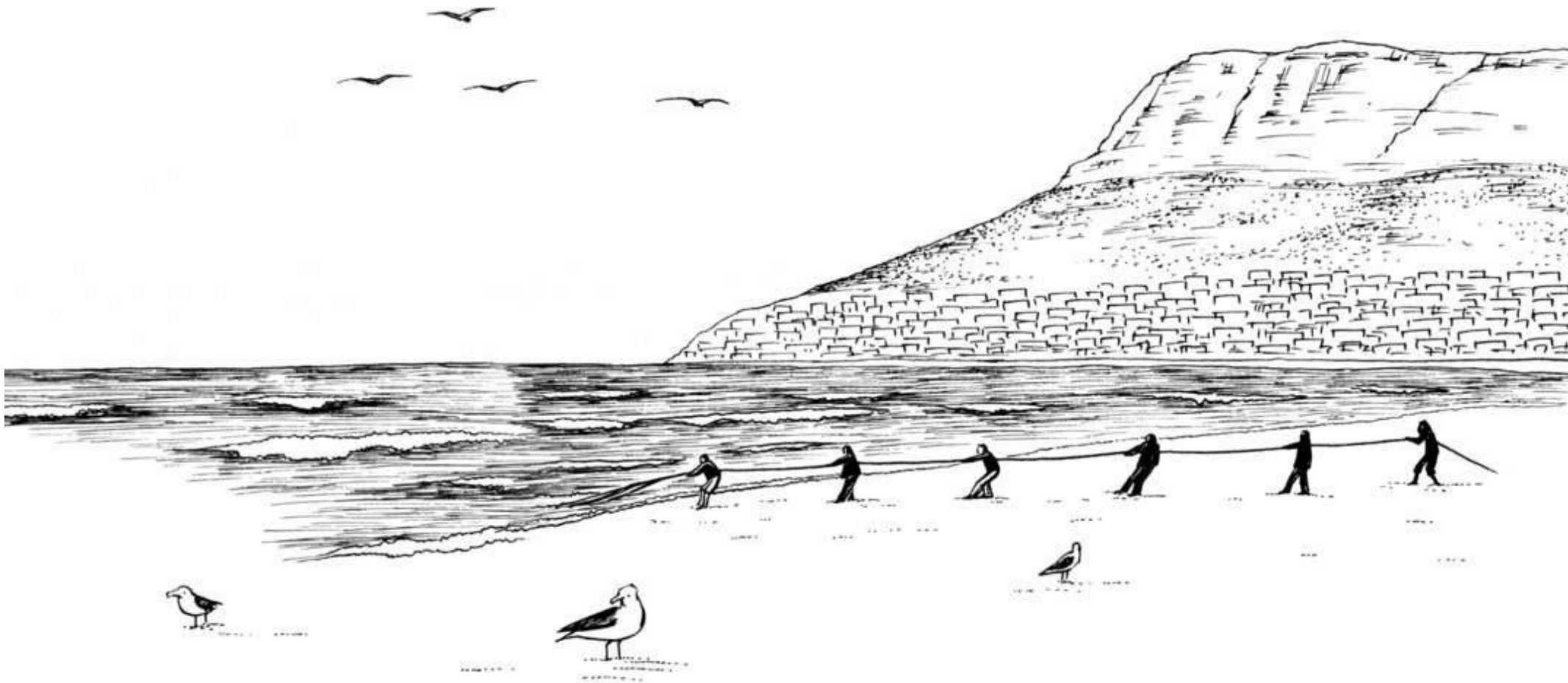


یوسف تمام روز به طرف
آسمان می دید. روشن و شفاف
و بدون باد است. یک ماهی و
یک تحفه! بابا چه چیزی را از
دریا به خانه می آورد؟ گاهی
یک صدف زیبا می آورد.
گاهی یک بوتل سبز نگین دار
می آورد که توسط امواج
شسته شده است.

چند روزی پدر یوسف یک
داستان می آورد. مانند زمانیکه
آنها سنگ پشت های دریایی را
بالای ریگ ها پیدا کردند، صدها
که در طوفان غرق شدند.

"چی؟ چی؟ چی؟" مرغ ها گریه
کردند "برای کمک به سنگ پشت
ها چه خواهید کرد؟"

بابا گفت: "ما آن سنگ پشت ها
را نجات دادیم، من به شما می
گویم. ما آنها را تا آخر به
اقیانوس باز می گردانیم.»



همیشه بابا یک آهنگ می آورد و می گفت. در حالیکه پاروها را می کشد، آهنگ را می خواند. او آهنگ را در حالیکه تورها را می کشد می خواند. او آهنگ را در حالیکه طناب ها را می پیچد می خواند. او این آهنگ را در حالیکه با بایسکل به خانه می رود می خواند. رها کنید و بچرخانید. یک ماهی پیدا کنید. بکشید و بشکنید. متوقف نشوید.»

اوما صفیه یک دم زرد چاق خوب
برای شام خود می خواهد. مادر
یک لباس جدید می خواهد.



اوما می گوید: «احمق نباش. اگر
آنها حتی یک خرچنگ کوچک را
بگیرند، خوش طالع خواهد بودند.
به احتمال زیاد جمعه دم ماهی
خواهد بود. آنقدر ماهی در دریا
نمانده است.»

یوسف دست اوما را می گیرد. آنها
از سرک پیش حمام عبور می
کنند.

"چی؟ چی؟ چی؟" فریاد می زنند
مرغ های دریایی که بالای بام
های روشن نشسته اند. "برای شام
پخته کنیم چطور هستن؟"



سال گذشته ماهیگیران با موج
سواران دعوا کردند. مشت های
عصبانی و کلمات فریاد زده.

"چی؟ چی؟ چی؟" مرغ های
دریایی گریه کردند.

پدر یوسف گفت: «دریا برای
همه کافی است. او اجازه
ماهیگیری که اوپا سالی بود را به
آنها نشان داد. «امواج برای همه
است. آب رایگان است.»

او ما صفیه با دوربین تماشا
می کند، انگشتانش از
کنجکای جمع شده اند. زنگ
خطر کوسه شروع به زنگ
زدن می کند. غواص ها به
سمت ریگ ها می دوند و
جان پاک های خود را می
گیرند. موج سواران در
حالی که تخته های خود را زیر
بغل گرفته اند به سمت ساحل
می روند. زیر شاور ها لباس
های مرطوب خود را در می
آورند.

"چی؟ چی؟ چی؟" گریه
مرغان پدر یوسف از دریا چه
می آورد؟





پدر و کاکا و بچه های کاکای
یوسف تور ماهیگیری را بالا می
کشند و می کشند. یک کوسه
کوچک صید شده است. در امواج
می پیچد و آسیب میبیند. پدر یوسف
تورها را باز می کند و برای کوسه
آواز می خواند: «بانداز و بچرخ.
یک ماهی پیدا کنید، بکشید و بزنید.
توقف نکنید.»

زمانیکه کوسه در نهایت آزاد می
شود، دوباره در امواج میرود و تنها
یک دم زرد چاق در تور باقی
میمانند. او ما صفیه خوشحال خواهد
شد.

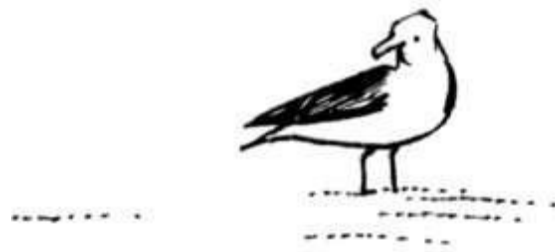


مردها قایق را به داخل می کشند و
کیبل ها را می پیچانند. مثلث سفید
سخت انگشت پایا را می گیرد.

"چی؟ چی؟ چی؟" گریه مرغ های
دریایی برای یوسف چه آوردی؟

با غروب آفتاب، بابا به مرغ های
دریایی جواب می دهد. "دندان
کوسه خوش شانس برای پسرم.»

یوسف در خانه هدیه خود را تا
ستاره ها نگه می دارد.



سوالات رهنمودی

۱. پدر یوسف چه قسم یک آدم است؟ برای حمایت از جواب خود، شواهدی از داستان ارائه نمایید.
 ۲. بلاخره چگونه پدر یوسف یک تحفه برای یوسف پیدا کرد؟ در گذشته چه تحفه های به او داده بود؟
 ۳. او ما می گوید: «در دریا ماهی زیاد نمانده است.» به نظر شما چه دلایلی می تواند برای این موضوع باشد؟
 ۴. پدر یوسف به موج سوار گفت که دریا برای همه کافی است. آیا مناطق یا امکانات مشترکی که در آن زندگی می کنید وجود دارد؟
 ۵. آیا مردم تا به حال در مورد اینکه چه کسی باید از آنها استفاده کند با هم اختلاف دارند؟ چگونه تضمین می کنند که این منابع به طور عادلانه تقسیم می شوند؟
- آیا کدام تحفه دریافت کرده اید که بسیار خوش داشته باشید؟ چه چیزی را در مورد آن خوش داشتید؟